

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

### اقوال در حقیقت تقلید

عرض کردیم که نزاع شده در اینکه حقیقت تقلید چیست؟ در برخی کتب و عبارات؛ اقوال را چهار قول ذکر کرده‌اند، اما طبق بیانی که ما عرض کردیم؛ حدود شش قول در مسئله است:

قول اول این بود که تقلید عبارت است از التزام قلبی به قول غیر و لو لم يعمل، گرچه انسان عمل هم انجام ندهد.

قول دوم این بود که هم التزام قلبی و هم عمل، هر دو است.

قول سوم این بود که حقیقت تقلید عبارت از عمل است و التزام، نقشی در تقلید ندارد. عمل اگر مستند به قول غیر باشد، این می‌شود تقلید، که الان مشهور از فقها یا شاید هم بالاتر از مشهور، همین نظریه را دارند.

قول چهارم این است که تقلید یعنی عمل انسان مطابق با قول غیر باشد، لازم نیست که مستند به قول غیر باشد.

قول پنجم این بود که تقلید؛ یعنی تعلم الفتوی، و در آن نه التزام دخالت دارد و نه عمل.

قول ششم این بود که در حقیقت تقلید، بین تقلید ابتدایی و تقلید بقایی فرق گذاشتند.

### بررسی نزاع

اولین بحثی که در اینجا عنوان شده این است که آیا این نزاع، یک نزاع حقیقی و معنوی است یا نزاع لفظی است؟ و آیا ثمره‌ای بر این نزاع مترتب است یا ثمره‌ای مترتب نیست؟

اگر گفتیم تقلید، التزام است، یا تقلید عبارت از عمل است، چه ثمره‌ای بر این نزاع مترتب است؟

برخی گفته‌اند این نزاع یک نزاع لفظی است؛ کسانی که می‌گویند التزام، مرادشان عمل است. کسانی هم که می‌گویند عمل مستنداً إلی رأي الغير، این مستند تا التزام قلبی نباشد که معنا ندارد، اگر عمل انسان بدون استناد به رأي غیر باشد تقلید

نمی‌شود، اگر با استناد به رأی غیر باشد، معنای استناد، همان التزام قلبی است.

در بعضی از عبارات دارد که تقلید عبارت از الأخذ بقول الغير است، این کلمه «أخذ» در سایر موارد است، مثلاً در باب مرجحات در خبرین متعارضین آنجا دارند «الآخذ بما خالف العامة». «أخذ» یعنی چه؟ یعنی «عمل». «الآخذ بما وافق الكتاب»، «أخذ» در اینجا به معنای «عمل» است.

لذا اگر در بعضی عبارات فقها وارد شده که تقلید یعنی «أخذ قول الغير» یا «الآخذ بقول الغير»، مراد از این «أخذ»، گرفتن رساله نیست، مراد؛ عمل است. خصوصاً اینهایی که توهم کرده‌اند؛ نزاع لفظی است، یک تأییدی از مرحوم میرزای قمی در کتاب قوانین آورده‌اند.

مرحوم میرزا (در قوانین، ج 2، ص 160) نظریه‌ی عضدی در باب تقلید را بیان کرده است. عضدی در کتاب خودش گفته تقلید عبارت است از «أخذ قول الغير من غير حجة»؛ مرحوم میرزا در قوانین به جای کلمه «أخذ» کلمه «عمل» را گذاشته است. یعنی این تغییری که میرزا در نظریه عضدی داده، به جای کلمه «أخذ» کلمه «عمل» قرار داده است، این را مؤید این قرار داده‌اند که این نزاع، یک نزاع لفظی است.

خلاصه اینکه در تقلید چه بگوییم التزام، چه بگوییم أخذ، و چه بگوییم عمل، اینها تعابیر متعدد و شتی است و همه به یک معنا برمی‌گردد. آیا این توهم درست است و این نزاع، نزاع لفظی است یا نه؟

## نظر استاد محترم

واضح است که این توهم، توهم باطلی است و این نزاع؛ اولاً نزاع لفظی نیست بلکه نزاع معنوی است.

ثانیاً؛ بر این نزاع اثر مترتب می‌شود.

بیان ذلک؛ اولاً: در حواشی این مسئله از عروه، کسانی که قائل هستند تقلید عبارت از التزام است، تصریح کردند که تقلید عبارت است از التزام قلبی ولو لم يعمل؛ اگر کسی قلباً یک کسی را به عنوان مرجع تقلید خودش قرار داد و گفت من ملتزم هستم به فتاوی او عمل کنم، اما هنوز هیچ عملی انجام نداده، قائلین به التزام تصریح کردند ما مجرد التزام قلبی را تقلید می‌دانیم ولو این که هنوز عمل نکرده است. پس ما نمی‌توانیم بگوییم قول به التزام و قول به عمل، این دوتا یک نظر واحد است، بلکه بین اینها فرق وجود دارد.

ثانیاً عرض کردیم بر این نزاع، ثمره مترتب است. ثمره‌اش در همین بحث، مسئله بقا بر تقلید میت است.

در یک کسی که مجرد التزام را کافی بداند ولو عمل هم نکرده باشد این می‌تواند باقی بر آن میت باشد، اما اگر کسی عمل را لازم بداند و این شخص هنوز عمل به دستورات آن میت نکرده، نمی‌تواند به تقلید او باقی باشد.

دومین ثمره نزاع در عدول از حیّ به حیّ آشکار می‌شود، که إن شاء الله وقتی به آن دو بحث رسیدیم مطالبش عرض می‌شود.

پس نتیجه این شد: اولاً این نزاع، نزاع معنوی است نه صرف یک نزاع لفظی. ثانیاً؛ بر این نزاع ثمره مترتب می‌شود.

حالا بحث عمده این است که تحقیق در مطلب چیست؟ از میان این اقوال اربعه یا خمسّه یا سته کدامیک از این اقوال، صحیح است؟

## بحث در دو مقام

در اینجا قبل از اینکه بگوییم آیا قول به التزام درست است یا قول به این که تقلید عبارت از همان عملی است که انسان انجام می‌دهد، باید در دو مقام بحث کرد: یک بحث، بحث از حیث امکان است، که آیا امکان دارد حقیقت تقلید را التزام قرار دهیم یا نه؟ آیا امکان دارد حقیقت تقلید را آن عمل خارجی قرار دهیم یا وجود ندارد؟

مقام دوم این است که اگر در مقام اول گفتیم که هر دوی اینها امکان دارد، هم تقلید می‌تواند التزام قلبی باشد و هم تقلید می‌تواند عمل باشد، آن وقت باید بحث کنیم کدامیک از اینها بر دیگری رجحان دارد؟ و الا اگر در مقام اول کسی گفت تقلید را عبارت از التزام می‌دانیم، این معقول نیست، یا اگر کسی گفت تقلید را خود عمل می‌دانیم، این هم معقول نیست. اگر کسی در امکان عقلی یکی از این دو قول خدشه کرد، روشن است که قول دیگر تعیین پیدا می‌کند. پس بحث در اینجا در دو مقام است. ترتیب بحث را دقت بفرمایید.

## مقام اول: حقیقت تقلید؛ التزام یا عمل؟

اما مقام اول؛ آیا ممکن است حقیقت تقلید را التزام قلبی بدانیم یا خیر؟

آن مقداری که ما در کلمات ملاحظه کردیم در امکان اینکه حقیقت تقلید؛ «التزام قلبی» است، کسی خدشه‌ای نکرده و همه پذیرفته‌اند.

لیکن اگر کسی در اینجا اشکالی کند (که عرض کردم این اشکال در کلمات نیست) و بگوید التزام قلبی یک امری است که مربوط به امور قلبی است و عنوان جانبی را دارد نه عنوان جوارحی، و اموری که عنوان جانبی را دارد اختیاری نیستند. حال آنکه ما می‌دانیم تقلید، یک فعل اختیاری انسان است، کما اینکه در بقیه موجودات هم ممکن است وجود داشته باشد. اگر گفتیم تقلید عبارت از التزام قلبی است، این التزام گاهی اوقات به وجود می‌آید و گاهی اوقات هم به وجود نمی‌آید، و اختیاری انسان نیست.

در جواب این اشکال عرض می‌کنیم مقدمات این التزام قلبی در اختیار انسان است. انسان اگر از یک مرجعی تحقیق کند، بعد از تحقیق، یا التزام پیدا می‌کند و یا التزام پیدا نمی‌کند، مقدمات این التزام قلبی، در اختیار انسان است و اگر مقدماتش اختیاری شد دیگر خودش به تبع آنها اختیاری است. لذا التزام قلبی یک فعلی است که اختیاری است اما مع الواسطه، و همین مقدار کفایت می‌کند.

علی‌آی حال؛ صفات نفس غالباً غیر اختیاری است، اینجا هم التزام، صفت نفسی است، یک امر قلبی است. این التزام، مثل آن التزام در باب شروط است. در باب شروط، اصلاً آن التزام، خیلی قلبی نیست. می‌گویند اگر کسی تصریح کرد من به این شرط عمل می‌کنم، همین التزام در باب شروط، التزام قلبی نیست. لذا می‌گویند شرط اگر تصریح شود واجب الوفاء است. اینجا می‌گوییم التزام قلبی است.

التزام قلبي يعني من فتوای این مرجع تقلید را می‌پذیرم، این با واسطه اختیاری است، اما بلا واسطه اختیاری نیست. عرض کردم در این جهت ندیدم کسی هم مناقشه کند. مطلب واضح و قابل قبول است.

عمده این است که اگر ما بخواهیم تقلید را خود عمل بدانیم، کثیری از بزرگان و فقها که الان قائل هستند به اینکه تقلید التزام نیست و تقلید عبارت از خود عمل است، در امکان این مطلب مناقشه کرده‌اند. یک مناقشه هم در کلام صاحب فصول وجود دارد، مناقشه سوم در کلام آخوند خراسانی وجود دارد و یک مناقشه چهارمی هم می‌شود در اینجا بیان کرد.

مجموعاً چهار وجه برای عدم امکان اینکه ما تقلید را خود عمل بگیریم وجود دارد. اگر بتوانیم از این وجوه پاسخ بدهیم و اثبات کنیم که امکان اینکه تقلید همان عمل باشد هست، اثبات هم شد که تقلید امکان التزامش هم هست، این دو ممکن است، آن وقت در مقام بعد ببینیم کدام یک از اینها بر دیگری ترجیح دارد؟ اما اگر کسی در اینجا گفت حتی یکی از این وجوه قابل دفاع و قابل جواب نیست، دیگر باید تبعاً بپذیرد که تقلید عبارت از التزام قلبي است.

## ادله صاحب فصول

صاحب فصول (فصول، ص 411) دو دلیل بیان کرده است. ابتدا عبارت صاحب فصول را بخوانم. فرموده «و اعلم أنه لا يعتبر في ثبوت التقليد وقوع العمل بمقتضاه»؛ در ثبوت تقلید، عمل به مقتضای تقلید لازم نیست و اعتباری ندارد.

دو دلیل آورده؛ یک: «لأن العمل مسبوق بالعلم فلا يكون سابقاً عليه»، هر عملی باید قبلاًش علم باشد، در نتیجه سابق بر علم نیست. که این را توضیح می‌دهم.

دلیل دوم؛ «و لئلا يلزم الدور في العبادات من حيث إنّ وقوعها يتوقف على قصد القرية»، دور در عبادات لازم نیاید، زیرا وقوع عبادت، متوقف بر قصد قربت است، «و هو» یعنی قصد قربت، «يتوقف على العلم بكونها عبادة فلو توقف العلم بكونها عبادة على وقوعها كان دوراً».

خب این دو دلیل که در کلام صاحب فصول آمده است. ولو اینکه صاحب فصول در عبارتش مدعا را «عدم امکان» قرار نداده و فرموده: «لا يعتبر»، در تقلید، عمل معتبر نیست، اما دلیلهایی که اقامه کرده، دلیل در این وادی است که در تقلید، امکان ندارد که ما عمل را معتبر بدانیم. اما دلیل اول فرمودند: عمل مسبوق به علم خودتان را انجام دهید، حالا اگر تقلید را خود عمل بدانیم، لازمه‌اش این است که عمل، مسبوق بر علم نباشد.

## نقد و بررسی کلام صاحب فصول

در توضیح و نقد فرمایش مرحوم صاحب فصول عرض می‌کنیم که کلام ایشان مبتنی بر یک مبناي باطلی است و آن این است که همین که می‌فرماید عمل باید مسبوق به علم باشد، ما دلیلی بر این معنا نداریم. لزومی ندارد که حتماً عمل مسبوق بر علم باشد و علم سابق بر عمل باشد. چه اشکالی دارد که در حین عمل و مقارن با عمل، علم وجود داشته باشد.

البته یک نکته‌ای را باید عرض کنیم و خوب بود این نکته را مقدم بر این بحث عنوان می‌کردیم و آن این که ما در آیه یا روایتی نداریم که عنوان تقلید وارد شده باشد که بگوییم حالا مصداق این تقلید چیست؟ آیا مصداقش قبل العمل است یا حین العمل است. ما دلیلی نداریم که حتماً باید کاری که ما انجام می‌دهیم ببینیم که کدام قسمتش مسماي تقلید است. ما آن مقدار که دلیل

داریم این است که عملی که انسان انجام می‌دهد، باید از روی حجت باشد، و این عمل حتی مطابق با یک حجتی باید باشد، ولو اینکه آن حجت متأخر هم باشد.

پس این دلیل اول صاحب فصول که می‌گوید «العمل مسبوق بالعلم فلا يكون سابقاً علي العلم»، این دلیل مبتنی بر این مبناست که ما اولاً در عمل، علم را لازم بدانیم، و حال آنکه این لزومی ندارد، بلکه نفس اینکه عمل ما مطابق با حجت شرعی باشد، همین مقدار کافی است و لازم نیست که ما در عمل، علم را لازم بدانیم.

دقت کنید آنچه که ما می‌خواستیم عرض کنیم این است؛ مثلاً نداریم مولا بگوید «إذا قلت فعلیک کذا»، موضوع برای حکمی واقع نشده؛ بلکه امام می‌فرماید: مردم باید از این گروه تقلیدکنند. این را داریم اما اینکه خودش موضوع قرار دهد که «إذا قلت يجب علیک کذا»، «یحرّم علیک کذا»، این چیزها در روایات به عنوان اینکه تقلید موضوع واقع شده باشد نداریم.

مثلاً در باب عدالت داریم که عدالت موضوع برای نماز جماعت واقع شده، برای شهادت واقع شده، ما باید بدانیم مسمای عدالت چیست؟ عدالت عنوان برای چه مسمایی است؟ حالا اگر نتوانستیم تقلید را روشن کنیم که تقلید عنوان برای التزام است یا عنوان برای عمل، آیا مشکلی داریم؟ نه. آن مقداری که لازم است این است که این عمل ما باید مطابق با واقع باشد، مطابق با حجت شرعی باشد نه واقع.

بله ما عرض کردیم که در باب اینکه عمل باید مطابق با حجت باشد، تقلید لازم نیست، صدق تقلید و اینکه باید عمل مسبوق به علم باشد و علم قبل از عمل باشد، لازم نیست. حالا می‌توان اینگونه تعبیر کرد که پس علم چه نقشی دارد؟ می‌گوییم علم، مقدمه این است که عمل ما، مطابق با حجت باشد. برای اینکه این عمل ما، مطابق با یک حجتی باشد، باید علم داشته باشیم، علم داشته باشیم که فتوای این أعلم این است. وقتی این علم را پیدا کردیم، می‌توانیم بفهمیم که این عمل ما مطابق با حجت است.

پس بطلان این دلیل اول صاحب فصول روشن شد.

در این دلیل اول، باید عبارت مرحوم آخوند در کفایه را بگوییم، چون از برخی کلمات استفاده می‌شود که عبارت آخوند را با دلیل اول صاحب فصول یکی گرفته‌اند، در حالی که به نظر ما فرق وجود دارد.

و صلّى الله على محمد و آله الطاهرين